

بسم الله الرحمن الرحيم

بین مفهوم و بین عین و مصداق خلط شده
است

ومنها ما فی حکمه الاشراف و التلویحات من انه
لیس فی الوجود ما عین ماهیته الوجود فانا بعد ان
نتصور مفهومه قد نشك فی انه هل له الوجود ام لا
فیکون له الوجود زائد و کذا الکلام فی وجوده
ویتسلسل الی غیر النهایه و هذا محال و لا محیص الا یان
الوجود مقول علی الموجودات اعتبار عقلی.

یکی از آن موارد شبهه‌ای که ایشان فرمودند
در اشکالات تفصیلات این است که، بین مفهوم و بین
عین و مصداق خلط شده، یعنی صاحب تلویحات
در اینجا خلط کرده‌اند. به این بیان همان طور که نظر
ایشان همین است.

می‌گویند: وجود یک امر اعتباری است و
اصالت با ماهیت است و بیانشان این است که
حقیقت وجود، عین خارجی ندارد، بلکه یک تصوّر
ذهنی است برای اینکه ما گاهی اوقات مفهوم یک

موجودی را تصوّر می‌کنیم و بعد شک می‌کنیم که آیا این مفهوم وجود، موجود است یا نه.

اگر قرار باشد بر اینکه ما یک مفهومی را تصوّر کنیم، دیگر شک کردن در این که موجود است یا نه، چه معنایی دارد؟ و اگر این موجود، یک حقیقت خارجی بود، همان طوری که ماهیت را تصوّر می‌کنیم و شک در وجودش می‌کنیم و این دو متغایران هستند. در همین جا هم ایشان می‌فرمایند که گاهی اوقات، ما یک ماهیت را تصوّر می‌کنیم و بعد شک در وجودش داریم، چنانکه غالب مشائیین معتقد به این مسأله هستند. اگر ماهیت و وجود، هر دو یکی بود، دیگر شک در وجود معنا نداشت. چون ماهیت که متصوّر است؛ شک در موجودیت او می‌شود که در عالم عین و در عالم خارج هست یا نیست.

ماهیت و وجود، در عالم خارج دو امر متغایران

هستند

پس معلوم می‌شود که ماهیت و وجود این دو، در عالم خارج دو امر متغایران هستند همان طور

که در عالم ذهن، متغایران هستند و شکی در این نیست. صحبت در عالم خارج است که آیا در عالم خارج هم متغایران هستند، یا نه، چون ماهیت را تصوّر می‌کنیم و این تصوّر ماهیت برای ما تامّ است، منتهی موجودیت او در اینجا زائد بر این ماهیت می‌شود، پس در عالم خارج هم دو تا می‌شوند - البته مرحوم آخوند به این مطلب جواب می‌دهد - ، و بحث در تغایر است که معلوم با مشکوک دو تا هستند.

قول صاحب تلویحات

بنابر قول صاحب تلویحات، مفهوم یک موجود را ما تصوّر می‌کنیم و شک در موجودیت او می‌کنیم. اگر وجود یک امر عقلی و یک انتزاع عقلی نبود و واقعیت خارجی داشت، پس بنابراین آن مفهوم وجودی را که ما تصوّر کردیم و شک در تحقق خارجی او داریم، باید آن وجود، زائد بر مفهومی که ما تصوّر کردیم باشد. چون مفهوم باید حکایت از موجود خارجی کند. نقل کلام می‌کنیم در آن حقیقت خارجی که ما شک در عینیت او داریم.

خود آن حقیقت خارجی آیا مفهومی در ذهن می‌آورد یا نمی‌آورد، می‌گوئیم، می‌آورد. پس همان مفهوم وجود خارجی که ما باز شک در وجودش داریم اگر بخواهیم آن را تصور کنیم باز شک می‌کنیم که آیا یک موجودیت خارجی دارد یا ندارد و هلمّ جرّی که این موجب تسلسل می‌شود.

پس ایشان می‌گویند بلا شک، ما باید معتقد باشیم که مفهوم وجود یک انتزاع عقلی است و مابزای خارجی ندارد.

اشکالی که در اینجا وارد می‌شود که در اسفار هم نیست ...

اشکالی که در اینجا وارد می‌شود که در اسفار هم نیست، این است که همینکه شما می‌گوئید؛ ما مفهوم یک موجود را تصوّر می‌کنیم، - ماهیت که هیچ، ماهیت قابل تصوّر است - یعنی مفهوم موجودیت او را تصوّر می‌کنیم و شک می‌کنیم آیا این موجودیت در خارج هست یا نه، مثل این که شما وجود عنقا را تصوّر کنید، نه خود عنقا را، بعد شک می‌کنید که آیا این وجودی که حالا تصوّرش را

کردید در خارج مابازایی دارد یا ندارد. پس بنابراین شما من حیث لایشعر اعتقاد به موجودیت او دارید و الا معنی ندارد که بگوئید در خارج هست یا نه. همین که شما می گوئید که این وجود عنقا در خارج موجود است، بدون اینکه خودتان بفهمید یک بنایی را منتظم شدید، آن بنا چیست؟ او این است که یک مابازایی باید در خارج داشته باشد که آن مابازا مشت پر کن باشد، تعین و عینیت داشته باشد و الا ماهیت عنقا که برای شما تصوّر شده، اگر صرف ماهیت عنقا به تنهایی مابازای خارجی این تصوّر شما بود، دیگر معنا نداشت شما شک در وجود بکنید. اینکه الآن شما ماهیت عنقا را تصوّر کردید و در وجود عنقا شک می کنید - فرض کنید که یک پرنده‌ای است، نوک آن این قدر است سر او اینقدر، بالهای او آنقدر، در فلان کوه زندگی می کند. این ماهیت را شما تصوّر کردید. حالا شک می کنید آیا این تصوّر ذهنی شما، خارج هم دارد یا ندارد. - من حیث لایشعر ملتزم شدید بر اینکه، آنچه که به این ماهیت لباس تحقّق می بخشد، آن عینیت خارجی و وجود خارجی

است. و الا قائلین به اصالت الماهیه می گویند خود ماهیت، خودش عینیت خارج است نه اینکه وجود بیاید و زائد بر آن بشود. یعنی وجود نیامده خود ماهیت در خارج عینیت دارد. حالا این یک اشکالی که به ایشان وارد می شود.

سؤال: با فرض که نمی شود تصوّر کرد. فرض

وجود، خود وجود نیست. يك وقت ماهیت تصوّر می شود، يك وقت فرض وجود و يك وقت خود وجود تصور می شود.

جواب: بله، می دانم، ولی صحبت در این است

که، آن کس که فرض وجود را می کند و شك می کند در عینیت خارجی او، این در ذهن خودش، آن چه را که لباس هستی دارد، آن را وجود می پندارد و الا او که ماهیت را تصوّر کرده است.

سؤال: فرض این است که فرض می کنیم اینجا

طلاست.

جواب: فرض می کند طلاست؛ خوب، بعد

می گوید آیا این طلا هست یا نیست. ما سه مرحله

داریم. مرحله اوّل، ماهیت طلا، مرحله دوّم فرض وجودش و مرحله سوم خود تحقق خارجی آن.

قائلین به اصالت الماهیه در اینجا چه

می‌گویند؟

کلام قائلین به اصاله الماهیه و نقد ملا صدرا بر

آنها

قائلین به اصالت الماهیه می‌گویند آنچه که در

خارج اصل است، آن عبارت است از ماهیت، وجود

اصل نیست. شما که در اینجا ماهیت را تصوّر

کردید. فرض وجودش را هم تصور کردید، پس

بنابراین دیگر دنبال چه چیزی می‌گردید. مگر شما

نمی‌گوئید ماهیت اصل است و ماهیت موجب قوام

است و ماهیت عین تقرر است و ماهیت عین عینیت

خارجی است و ماهیت عین تعین است و ماهیت

عین تشخّص است. این عبارات مختلفی که

می‌آورید، ماهیت را که ما تصوّر کردیم، پس بنابراین

باید تشخّص، عینیت تمام باشد. برای تحقق خارجی

این ماهیت دنبال چه چیزی باید بگردیم؟ دنبال

وجود می‌گردیم و این که شما تصوّر کردیم آیا در

خارج هست یا نیست. من حیث لا یشر ملتزم شدید بر اینکه اساس هستی بر اساس وجود است. و الا اگر بر اساس وجود نبود این ماهیت‌ها را که تصوّر می‌کنید باید در خارج باشند. و صرف تصوّر شما عینیت خارجی ماهیت باشد. - ا لیس الامر کذلک - همین که شما می‌گوئید ما وجود این عنقا را تصوّر می‌کنیم بعد شک در تحقق خارجی او داریم که آیا این وجود عنقا که ما الآن در ذهن آوردیم آیا این وجود عنقا در خارج هم همین طور است یا تصوّر ذهنی ما است. ما به عنقا وجود دادیم. و در خارج وجودی ندارد. این که شما می‌گوئید در سرّ و ضمیر شما و در سویدای دل شما، این مبنا پذیرفته شده است بر اینکه صرف ماهیت موجب تقرر نیست، نیاز به یک وجود خارجی داریم. و صاحب تلویحات با این بیان خودشان، از این نکته غافل هستند.

مرحوم آخوند در جواب ایشان یک بیانی دارند. بیان ایشان این است که می‌فرمایند: ما همان طوری که قبلاً گفتیم، یک مفهوم و یک حقیقت و

عینیت از وجود داریم. آنچه را که ما در ذهن می‌آوریم، آن وجهی، از جوه وجود است. اما خود وجود که در ذهن نمی‌آید تا اینکه این وجودی که در ذهن می‌آید نیاز به یک وجود خارجی داشته باشد. چون صاحب تلویحات می‌گوید، شما شک در وجود عنقا می‌کنید و این تصوّر ذهنی شما یعنی وجود عنقا، وجود است یک وقت بحث در خود عنقا است، تصوّر ذهنی ما، خود عنقا است. یک وقتی وجود عنقا را تصوّر می‌کنیم. آیا این عنقائی که داریم، وجود دارد یا ندارد. پس بنابراین وجود در ذهن شما آمد. و تمام کله شما از وجود پر شد. در حالتی که در خارج از وجود هنوز خبری نیست. پس این وجود ذهنی شما، این متدلی و متکی بر یک وجود خارج است. نقل کلام در آن وجود خارج می‌کنیم. اگر در خارج بخواهد وجودی باشد، آن مفهومی که از آن وجود در ذهن می‌آید متدلی به چه چیز است؟ باز به وجود دیگر است. یعنی آن وجود زائد بر این وجود ذهنی ما است. غافل از اینکه آنچه که ما در ذهن می‌آوریم مفهوم آن امر خارج است نه

خود امر خارج؛ آن امر خارج، که در ذهن نمی آید. آن امر خارج سر جایش ایستاده است. مفهومی از آن در ذهن می آید و این مفهوم ما هیچوقت قائم به خارج نیست، قائم به ذهن است و تسلسل هم دیگر لازم نمی آید. یعنی ذهن ما متکا و پایه برای این وجود است. و منشأ برای تصوّر وجود ذهن واقع می شود. پس دیگر ما یک وجود زائد بر این وجود ذهنی نمی خواهیم تا نقل کلام در او بکنیم. و تسلسل پیدا بشود.

آنچه که ما در ذهن داریم، دو چیز است که هر دو آفریده ذهن است: اوّل ماهیت عنقا. دوّم: یعنی شک در وجود عنقا. مفهوم وجود آن و مفهوم هم یک امر اعتباری و انتزاع عقلی است. ذهن به خاطر لحاظ خارج و به خاطر ملاحظات خارج یک مفهومی را، برداشت می کند، همان طوری که ماهیات را در ذهن می آورد، مفهوم وجود را هم در ذهن می آورد. چه فرقی می کند! لازم نیست که این مفهوم وجودی که حالا در ذهن آمده مابازا داشته باشد یا مابازا نداشته باشد. از کجا تسلسل لازم می آید؟ این

بیان مرحوم آخوند.

بعد مرحوم آخوند می فرمایند با بیان خودشان

که واقعاً بیان، بیان عالی است، آنچه را که ما

می فهمیم، ماهیات است و ما از حقایق وجود

خارجی اطلاعی نداریم. شما وقتی به زید نگاه

می کنید ماهیت زید را می یابید. اما وجود زید را

نمی یابید. وجود زید مال خودش است. شما چگونه

بر وجود او اطلاع پیدا می کنید. آنچه را که شما

می بینید آثار این وجود است. سر و دست و پا، شکل

و شمائل و ماهیت اوست. اما آن چه را که این شکل

و شمائل، این وضع و این کیف و کم و این

خصوصیات ماهوی او، متکی به اوست و از او منشأ

گرفته است، آن منشأ اصلی را هیچوقت شما به او

دسترسی پیدا نمی کنید. یعنی آن جهت وجودی که

آن جهت وجودی به این قالب آمده، چگونه ما

دسترسی به او پیدا می کنیم؟ چطور می فهمیم؟ آنچه

که ما می فهمیم، رنگ و شمائل است. اینکه ما ادراک

می کنیم یک ماهیتی است. همان قدر ما می فهمیم این

گوسفند است، این بقر است و بین گوسفند و بقر

تفاوت است. اما اینکه چرا این گوسفند، گوسفند شده؟ و چرا این بقر، بقر شده؟ این چراها را ما نمی‌فهمیم. و حقیقت وجود این را ما نمی‌یابیم مگر بالمشاهده الحضوریه و باید اشراف حضوری باشد، تا آن منشأ و ریشه‌ای که در این قالب جلوه پیدا کرد آن را بدست بیاوریم. این کلام مرحوم آخوند.

آخوند: بیان صاحب تلویحات برای مشائیین خوب است

بعد مرحوم آخوند می‌فرمایند این بیانی که صاحب تلویحات دارد، این بیان، برای مشائیین خوب است. مشائیین چه می‌گویند؟ آنها می‌گویند: وجود و ماهیت در خارج، متغایران هستند. - در بعضی از جاها و در حواشی نوشته است که آنها می‌گویند - وجود مربوط به ذهن است، این حرف غلطی است، مشخص است که مفهوم وجود و ماهیت در ذهن متغایران هستند. - آنها می‌گویند می‌گویند وجود اعیان خارجی متغایرنند، یعنی در اعیان خارج دو چیز هست یکی ماهیت و یکی وجود، این وجود و ماهیت بهم می‌چسبند و جناب

زید درست می‌شود. چون ما ماهیت را تصوّر می‌کنیم و شک در وجودش داریم. پس مشخص است که مشکوک، با متیقّن دو تا است. یعنی متیقّن ماهیت و مشکوک وجود اوست، از اینجا ما استفاده می‌کنیم که در عالم خارج و در عالم اعیان، ماهیت یک چیز است و وجود چیز دیگری است به خاطر اینکه هر کدام از اینها یک ما به ازاء دارند. آن ماهیت ما به ازایش، صورت ذهنی ما است و آن وجود ما به ازایش، صورت ذهنی ما است. به خاطر اینکه ما شک در وجود داریم. بالأخره این دو در خارج ترکیب شدند و تغایر را به وجود آوردند.

سؤال: پس در خارج يك چیز بیشتر نداریم یا

وجود است و یا ماهیت است

جواب: نه اینکه دو چیز از هم جدا باشند، کلام

مرحوم آخوند هم همین است که این دو وحدت

خارجی دارند. منتهی بعضی از مشائین، قائل به تمایز

خارجی اینها هستند. می‌خواهند بگویند دو چیز است

و ما يك چیز می‌بینیم.

سؤال: یعنی وحدت وجود ماهیت را انضمامی

جواب: انضمامی می‌دانند نه اتحادی. یعنی دو

چیز است که ما يك چیز می‌بینیم. می‌گویند تغایر، در

اعیان است نه در ذهن. چون تغایر در ذهن که معلوم

است کدام دیوانه‌ای می‌گوید که در ذهن هم یکی

هستند. کسی این چنین حرفی نمی‌زند. به خاطر اینکه

آن ماهیتی که از وجود در ذهن می‌آید با آن مفهومی که

از وجود در ذهن می‌آید قطعاً دو تا است.

صاحب تلویحات می‌گوید شما در مورد

ماهیت و وجود این حرف را زدید. ما اصلاً در خود

وجود بحث می‌کنیم. در خود وجود می‌گوئیم به

ماهیت کار نداریم، ما وجود خود عنقا را در نظر

می‌گیریم. خود وجود عنقا را که شما تصوّر می‌کنید

آیا ما به ازای خارجی دارد یا ندارد؟ اگر دارد. پس

بنابراین، این، ما به ازاء خارج باید اضافه بشود به

مفهوم ذهنی ما که در ذهن تصوّر کردیم. نقل کلام

در وجود خارج می‌کنیم. آن وجود خارج را باز ما

می‌توانیم تصوّر کنیم یا نمی‌توانیم، ما باز تصور همان

مفهوم وجود خارجی را می‌کنیم و آن هم ما به ازایی

دارد. که آن اضافه بر این می‌شود یعنی این متکی به اوست. و نقل کلام می‌کند الی غیر النهایه. یعنی هر مفهوم ذهنی را که شما در اینجا آوردید، این مفهوم ذهنی، یک ما به ازای خارج دارد که متکی به آن است. می‌گوئید؛ شک در موجودیت خارج، الآن شما یک وجودی در ذهن آوردید. منتهی خارج است که الآن ما به ازای این است. آن وقت نقل کلام در موجودیت خارج می‌کنیم، باز ما می‌توانیم آن را تصوّر کنیم. گاهی راه تصوّر بسته می‌شود و وجود اضافه بر مفهوم ذهنی نمی‌شود. اما یک وقت نه راه تصور بسته نمی‌شود، ما همین تصوّر را می‌بریم در آن عینیت خارجی، می‌گوئیم آن وجود خارجی آیا تحقق دارد یا ندارد. همین طور الی ماشاء الله.

ایشان می‌گویند که پس بنابراین، مشائیین که قائل هستند بر اصالت ماهیت و زیادی وجود بر ماهیت. ایشان می‌گویند. باید طبق همین مبنا قائل به تسلسل بشوید. پس بنابراین تسلسل موجب می‌شود که شما در آنجا قائل به اعتباریت بشوید. پس وجود هم اعتبار عقلی است نه اینکه یک منشأ خارجی و

مابازای خارجی داشته باشد.

اما با آن مبنایی که مرحوم آخوند فرمودند بر اینکه آنچه که از وجود در ذهن می آید مفهوم وجود است. مفهوم وجود در ذهن می آید، اما حقیقت وجود که در ذهن نمی آید تا اینکه متکی به خارج باشد، اگر اینطور باشد. پس بنابراین مفهوم وجود یک مفهوم عام بدیهی است و آن یک امر انتزاعی و یک اعتبار عقلی است. که از ما به ازای خارجی بر انسان پیدا می شود. پس بنابراین آنچه را که ما تصوّر می کنیم عبارت است از یک اعتبار عقلی، آنچه که در خارج وجود دارد، حقیقت و عین ما به ازای این اعتبار عقلی است و دیگر نه تسلسلی پیش می آید و نه کلام صاحب تلویحات در اینجا می تواند کارگر باشد و وجود را امر زائد بداند تا ما نقل کلام در آن وجود خارج بکنیم، ببینیم آیا آن وجود خارج، تصوّر می شود یا نه، شک در وجود خارج پیدا می شود، آیا آن خارجی موجودیت دارد یا ندارد. ما باز در ذهن خود یک شکی درست می کنیم نسبت به موجودیت خارج و باز نقل کلام در ما به ازای آن می کنیم و باز

ما به ازا را در ذهن می آوریم. باز شک در وجود آن می کنیم. همین طور الی غیر النهایه.

می گوئیم، وجود عبارت است از یک امر عام بدیهی، و یک انتزاع عقلی، همان طوری که انسان نگاه می کند به خارج، ماهیات را می بیند و یک انتزاع می کند و آن انتزاع را در ذهن می آورد. همین طور وقتی نگاه به خارج می کند یک مفهوم اجمال از حقیقت هستی را می یابد و آن را در ذهن می آورد. آن ما به ازای برای این مفهوم است، ماهیت خارجی هم ما به ازای آن ماهیت عقلی ما است. دیگر هر دو اساس در اینجا از بین می روند.

تطبیق متن

«و منها ما فی حکمه الشراق و التلویحات من انه لیس فی الوجود ما عین ماهیه الوجود» ما در عالم، ماهیت نداریم چیزی که عین ماهیتش، وجود باشد. یعنی در اینجا خود ایشان می خواهند تشخیص وجود را بطور کلی بردارند و عینیت وجود را از بین ببرند «فانا بعد آن نتصور مفهومه» بعد از اینکه ما تصور مفهوم آن وجود را کردیم. وجود آن چیزی که عینش وجود

است. «قد نشك في انه هل له الوجود ام لا شك مي كنيم
که آیا برای این چه که عین ماهیت او وجود هست، آیا
برای او وجودی هست یا برای او وجودی نیست.
یعنی وقتی که ما آن مفهوم وجود را تصوّر کردیم.
مفهوم وجود عنقا، خود ماهیت عنقا را که کاری
نداریم، وجود عنقا را تصوّر کردیم، بعد شك مي كنيم
که آیا این وجودی که ما تصوّر کردیم مابازایی دارد یا
مابازا ندارد. «فيكون له وجود زائد پس برای این وجود
عنقا بايد يك وجود دیگری باشد، که به دنبال او داریم
می گردیم. وكذا الكلام في وجوده حالا مي رويم دنبال
وجود خارجی او. ويتسلسل آن وجود خارجی را آیا ما
می توانیم تصوّر بکنیم یعنی هست یا نه، بله، می توانیم
تصوّر کنیم. وقتی که تصوّر کردیم، مشکوک غير از
معلوم است. آیا مابازای خارجی او وجود دارد یا
ندارد. در اینجا تسلسل پیدا می شود «و هذا محال» این
محال است «و لا محيص» برای اینکه این تسلسل قطع
بشود باید بگوئیم اصلاً وجود ما به ازای خارجی
ندارد. وجود يك امر انتزاع عقلي است و ما به ازا ندارد.

آنچه که امر واقع است همان است که ماهیت است. الا
بان الوجود المعقول على الموجودات اعتبار عقلي این
يك اعتبار عقلي از تقرر ماهیت است و ما انتزاع وجود
می کنیم. حالا اسم این تقرر را اینها تقرر یا ثبوت و یا
تحصل می گذارند. در حالی که همه اینها عبارتها شتی
است

«و جوابه بها اسلفناه» قبلاً گفتیم که وجود،

مفهوم وجود، يك عام بدیهی است و يك انتزاع عقلي
است. حقیقتش اصلاً به ذهن نمی آید و ادراك نمی شود
و مشاهده می خواهد. «من ان حقیقه الوجود و كنهه لا
يحصّل في الذهن»

حقیقت وجود که در ذهن نمی آید چون اصلاً

ظرف ذهن گنجایش برای حقیقت وجود را ندارد» و

ما حصل» آن حقیقت وجود در ذهن يك امر انتزاعی

عقلي است «و هو وجه من وجوهه» این يك وجهی

است از وجوه آن حقیقت وجود، صورتی است از

صورت های آن حقیقت وجود که در ذهن آمده است.

يك صورتش در عالم اعیان است. يك صورتش

در ذهن است. صورّ مختلفی دارد، صور مادّی، صور مجرد، صور نورانی و صورّ مختلفی دارد. یکی از آنها در ذهن می‌آید. «و العلم بحقیقه»، علم به حقیقت وجود، «یتوقف علی المشاهده الحضوریه» نیاز به علم حضوری دارد. «و بعد مشاهده حقیقه» وقتی که حقیقتش مشاهده شد والاکتناه و انسان به ماهیت آن وجود پی برد. «التّی هی عین الآنیه» وقتی آن عین عینیت است. لا یبقی مجال لذلك الشک» دیگر شکی در اینجا باقی نمی‌ماند که آیا آن حقیقت وجود مابه‌ازایی دارد یا ندارد. خوب، انسان خودش اشراف پیدا کرده، و آن حقیقت وجود را لمس کرده «والاولی ان یورد هذا الوجه» این وجه ایشان این به عنوان الزام مشائیین مورد توجه قرار می‌گیرد. همان طور که ایشان در حکمت الاشراف همین را فرموداند.

مشایعین چه چیز گفته اند؟ استدلوا علی

مغایره الوجود الماهیه

استدلال کرده‌اند بر مغایرت ماهیت با وجود به

این صورت بانا قد نعقل الماهیه ما یک ماهیت را تصوّر

می‌کنیم ولی شك در وجودش داریم. مثل خیلی از چیزها که تصوّر می‌کنیم. و از يك طرف می‌دانیم که مشكوك با معلوم مغایرت دارد. «لیس نفس المعلوم» مشكوك که خود معلوم نیست. آنچه که معلوم ما است، ماهیت است. آنچه که مشكوك ما است وجود ماهیت است این را در نظر بگیرید «و لا داخلا فیه» داخل در آن هم نیست. «فهما متغیران فی الاعیان» اینها متغیران در اعیان هستند.

این حاشیه مرحوم سبزواری هم در اینجا بلاوجه است. در اینجا هیچ تعارض نیست. آنچه اینها دارند تغایر اعیان است. اما در بحثی که بعداً می‌آید ایشان می‌گویند تمایز بر حسب ادراك است. در آن بحث بعد. این کلام، کلام آنهاست، مشائین، کلام آخوند نیست که شما دارید می‌گوئید که اینها متغایرند، تفاوت در صفحه بعد می‌آید. این دو مسأله باهم تفاوت دارد. «فالوجود زائد علی الماهیه» - تمام اینها کلام مشائین است - وجود زائد بر ماهیت است. چرا؟ به خاطر اینکه ماهیت متیقن است و وجود مشكوك است. پس

بنابراین در خارج، وجود و ماهیت دو تا هستند.
والشیخ الزمهم بعین هذه الحجة» شیخ به عین این
حجت الزام کرده که. وجود زائد بر ماهیت است و
می گوید: وجود يك امر اعتباری است و ما قائل به
اصل الماهیه هستیم. چرا؟ لان الوجود ایضاً کوجود
العنقاء مثلاً فهمناه چون ما در خود وجود صحبت
می کنیم. شیخ می گوید: شما ماهیت را تصوّر نکن.
وجود را تصوّر کن. حالا چه وجودی را. وجود متعین
را تصوّر کن. مثل وجود عنقا را، وجود عنقا را شما در
ذهن تصوّر کن. «و لم نعلم انه موجود في الاعیان ام لا
نمی دانیم این موجودی که ما الآن تصوّر کردیم، - نه
ماهیت او را. - وجودش را تصوّر کردیم. آیا ما به ازا
دارد یا ندارد. آیا در اعیان هم هست یا نه. فیحتاج
الوجود الی وجود آخر وجود به يك وجود دیگری
احتیاج دارد. یعنی این را که ما الآن تصوّر کردیم، نیاز
دارد به مابه ازائی در خارج که این ما به ازای خارج
حکایت از او می کند. و آن ما به ازاء را شما می توانید
تصوّر کنید. و آن وجود خارجی را شما تصوّر می کنید

باز شك داريد آيا هست يا نيست پس آن يك ما به ازايي
ديگري هم دارد. اين مفهوم ما به ازاء، مفهوم ما به ازاء،
مفهوم ما به ازاء الى غير النهايه همين طور كش پيدا
مي كند.^۱

^۱ سؤال: چرا اينجوري مي گوئيم اين مثل دور مي ماند. اين مفهومي كه از
وجود، در ذهن داريم، در ما به ازايش شك مي كنيم و مي گوئيم در خارج
است. در خارج هم كه تصوّر مي كنيم، اين تصوّر ثانوي ما همان تصوّر اولي
ماست.

جواب: نه، آن ديگر متكي به ذهن ما نيست. ذهن ما متكي به آن است، يعني
آن تصوّر كه ما مي كنيم، آن متدلي به ما به ازاي خارجي است چون ما
حكاييت مي كنيم. هميشه تصوّر حاكي از خارج مي شود.

پس بنا بر اين وقتي ما مفهوم وجود را تصوّر كرديم، يك ما به ازايي هم براي
تراشيديم و در خارج گذاشتيم و آنجا قايم - مخفي - كرديم، مي گوئيم آيا
وجود عنقا هست يا نيست، اين را كه مي گوئيم وجود عنقا هست، آن هست
را در خارج نگه داشتيم حالا اين وجود عنقا كه تصوّر ذهني ما است، آن
هستي هم كه آنجا گذاشتيم، آن هستي اي هست كه در خارج است، آن وقت
راجع به آن هست صحبت مي كنيم. آن هست تعين عنقا است. آيا آن هست
باز لباس حقيقت پوشيده يا اينكه آن هست همين كه مي گوئيم، هست، يا
نيست، آن هست يعني وجود قلمبه اي كه عنقا را تشكيل مي دهد و ثقل دارد
و سي كيلو وزنش است

سؤال: اين منتظر و حاكي هر دو يك حقيقت را شامل مي شود

جواب: ببينيد همين اين را كه شما مي گوئيد خارج است يا نه بالآخره يك
وجود مفروضي را در خارج تصور کرده ايد يا نه؟

اين تصور شما حكاييت از او دارد، يعني شما مي توانيد دو تکه كنيد، يك
تکه ذهنتان، يك تکه خارج؛ اگر يكي باشد پس شما به کدام خارج
مي خواهيد نگاه كنيد، ما ديگر نگاه به خارج نمي كنيم، چون هر چه هست
در ذهن شماست. پس وقتي شما مي گوئيد زيد از مادر به دنيا آمده يا نيامده،
صرف نظر از اين تصور ذهني خودتان، يك شئي خارجي را درست کرده
ايد و آنجا گذاشته ايد.

سؤال: يعني در خارج درست کرده ايم يا در ذهن درست کرده ايم؟

جواب: در ذهن درست کرده ايد. منتهي آن را با آنچه را كه الآن تصور

کرده‌اید بین آنها بینوئیّت انداخته‌اید.

شما وقتی می‌گوئید زید را من الآن دیدم زیدی را که توی خیابان هست دیدی، الآن بین آنچه که در ذهن شماست و بین آنچه که در خیابان است دوئیّت است، این زیدی که الآن در ذهن شماست حکایت می‌کند از آن زیدی که در شارع دارد راه می‌رود، حالا فرض کنید که این زید در خیابان وجود نداشت، بالأخره یک ما به ازایی ذهن شما در خارج درست کرده، حالا این نقل کلام را ما در همین ما به ازاء می‌کنیم. آن که در خارج درست کرده باز وجود دارد یا ندارد؟ و آن دوباره یک ما به ازاء پیدا می‌کند الی غیر نهاییه. و راهش هم همین است،

البته اشکالی که شما می‌کنید درست است. چون خلط بین مفهوم و بین مصداق کرده‌اند که وقتی وجود را ما بخواهیم تصور کنیم، این مفهوم اعتبار عقلی است. این مفهوم و اعتبار عقلی برداشتش از یک واقعیت خارجی است. خود آن واقعیت خارجی در ذهن نمی‌آید که باز شما شک در آن واقعیت خارجی بکنید یا نکنید، آنکه در ذهن نمی‌آید چون واقعیت خارجی در مغز ما جا نمی‌گیرد.

اشکال ایشان این است که خیال کرده‌اند وقتی شما مفهوم وجود را تصور می‌کنید، خود وجود می‌آید در ذهن شما، می‌گوید اگر وجود در ذهن شما آمد، پس مابازای خارجی اش چه شد؟ در حالی که الآن شما شک دارید که آیا هست یا نه، پس معلوم می‌شود این وجودی که در ذهن شما آمده متکی به یک خارجی است. نقل کلام در خارج می‌کنیم دوباره آن را می‌بینیم که در ذهن آمد. ایشان می‌گویند آنچه که در ذهن می‌آید برداشت خارج است، نفس خارج که نیست، وقتی برداشت خارج شد، آنجا تسلسلی هم لازم نمی‌آید. این می‌شود یک اعتبار عقلی، آن می‌شود برای خودش یک عالم دیگر، و وجود خارجی میشود.

سؤال: خود تسلسل هم یک امر خارجی است نه یک امر ذهنی امر ذهنی که تسلسل بر نمی‌دارد

جواب: نه، امر ذهنی اشکال ندارد. و تسلسل مفروض آنها یک امر ذهنی است

و اینها می‌گویند خود مفهوم وجود یک امر خارجی است، اشکال سر اینجا بود که همان مفهوم وجود، آن وجود خارجی می‌آید در ذهن ما ولی متکی به خارج است یعنی این را در اعیان تصور می‌کنند.

یعنی می‌گویند: حقیقت وجود که در ذهن آمده متکی به یک حقیقت وجود دیگر است، آن هم متکی به حقیقت وجود دیگر است الی غیر النهاییه، ما می‌گوئیم این را که در ذهن می‌آید حاکی و یک امر انتزاع عقلی است. اینها نمی‌دانند آنچه که در ذهن است مفهوم است یعنی صاحب این نظریه خیال

و لنعلم انه في الاعيان ام لا فيحتاج الوجود الى وجود آخر فيتسلسل مترتباً موجوداً معاً الى غير النهايه لكن ما اوردناه عليه يجرى مثله في اصل الحجه خود همان آنچه را که ما بر ایشان وارد کرده‌ایم در اصل حجتی که ایشان وارد کرده‌اند می‌آید فانهدم الاساسان هر دو اساس با هم از بین می‌روند، هم اساس مشائیین که قائل به اصل تغایر ماهیت و وجود در خارج هستند از بین می‌رود و هم اساس ایشان که قائل به اصالت ماهیت و اعتباریت وجود هستند از بین می‌رود.

آنچه را که ما گفتیم این است که آن حقیقت وجود یک امر خارجی است آنچه که ما از حقیقت وجود برداشت می‌کنیم، یک امر اعتبار عقلی است. پس بنابراین آنچه را که مشائیین می‌گویند که اعتباریت وجود تغایر خارجی است، در عالم خارج

می‌کند ما که قائل به اصاله الوجود هستیم می‌گوئیم چیزی که در ذهن می‌آید همان واقعیت خارجی است. در حالی که مفهوم وجود با عین حقیقت وجود دو تا است. آنکه در ذهن است مفهوم است آنکه ما به ازای او است آن حقیقت وجود است و این مطلب دو تاست. گرچه به یک بیان دیگری خود همین وجود ذهنی، وجود است. ولی اینها در این بیان نیستند.

یک شیء بیشتر نیست و آن هم از همان وجود است.
آن از عالم خارج است، این را که ایشان می‌گویند که
قائل به اعتباریت وجود هستند، ایشان می‌گویند آنچه
که اعتبار است مفهوم است، ولی حقیقت آن که در
ذهن شما نیست که شما بیایید و اشکال بکنید؟!
حقیقتش در عالم خارج برای خودش نشسته و یا
دارد راه می‌رود. آنچه را که شما دارید در ذهن
می‌آورید مفهوم است، و مفهوم هم که یک اعتبار
عقلی است و اعتبار عقلی که اتکاء به خارج ندارد تا
تسلسل لازم بیاید.